

نگاهی به فیلم مصادره ساخته مهراحمدی

وقتی کمدمی مهم می شود!



به دلیل نبود اقتصاد آزادی که در سینما و مارکت وجود دارد، دچار بیراهه شده‌اند. نباید فراموش کرد که سینما در همه جای دنیا کار کرد دارد و لاغری؛ یا حال شما را خوب کند که این حال خوب الزاما به معنای خنداندن نیست و می‌تواند این حال خوب و تحریک احساس با یک ملودرام اشک درآور شکل بگیرد یا این که شما را به فکر فروبرد. سینما نه جایی برای نظریه فلسفی دادن و نه خطابه سیاسی و نه مصالحت اجتماعی است اما همان طور که گفتیم، به دلیل نبود سیستم درست عرضه و تقاضا، سینما در کشور ما همه چیز هست الا کار کردهای واقعی و درشتی و در نتیجه عمده محصولات آثاری هستند که تماشاگر با دیدن آن چیزی دستگیرش نمی‌شود نه به درستی سرگرم می‌شود و نه چیزی او را به فکر فرو می‌برد. مصالحت اجتماعی بودن و خطابه سیاسی بیان کردن کار سینما نیست، اما بعضی از سینماگران این کارها را خیلی بهتر از فیلمسازی بلد هستند و از همین رو نه فیلم‌های آرتیستی ما فیلم‌های واقعی هستند و نه

آثار سرگرم کننده‌مان به درستی سرگرم می‌کنند و در نتیجه در سینمای کشور باجرایمانی‌هایی طرف هستیم که بیایه و هیت و عقیم هستند یار سطحی ترین شکل ممکن سعی در کاسبی و خنداندن تماشاگر دارند و این یعنی زنگ خطر جدی برای ناپودی سینمای ایران. اگر جست‌وجو کنیم، می‌بینیم که دیگر چیزی به نام صنعت سینما وجود ندارد و هر از گاهی نسیمی می‌آید و بعد خاموش می‌شود، در صورتی که یک سینمای پویا و زنده و چه غالب آثارش باید از این جنس باشد و حال در این بین مصادره شاید تنها فیلمی در جشنواره است که مصداق بارز سینما به معنای صنعتی است که برای پرده سینما ساخته شده است و هدف و مسیرش را می‌داند.

مهدر ضابطی | مصادره یکی از فیلم‌های بسیار مهم جشنواره امسال است، حتی در نگاهی کلی تر باید بگوییم از فیلم‌های مه‌امسال آینده است. شاید گفتن این حرف‌ها هم برای یک فیلم کمدمی کمی عجیب به نظر برسد. به هر حال، جامعه ما سال‌هاست که عادت کرده فیلم‌های اجتماعی را نماد مصالح اجتماعی و فیلم‌های کمدمی را نشانه گیشسه و مردم عام‌پندان اما واقعیت این است که اتفاقا همین نگاه است که سینمای ایران را به ورطه ناپودی و بروز نیافتن ژانر سوق داده و سال‌هاست که سینمای ما از فقدان‌هایی رنج می‌برد که مصادره دست‌ساز روی همان نقصان‌ها می‌گذارد و برای همین باید آن را از فیلم‌های مهم و جدی‌تر بشمارد.

بر استی فیزیک و با این گفته‌ها همخوانی دارد؛ بعد هم بیشتر از این که در جریان اتفاقات ورزشی او باشیم، به گریح جوانی زندگی‌اش می‌شویم، بدون فرزند و فرسود در آمیتیک. بقیه کاراکترها هم وضع کاراکتر اصلی را دارند؛ یعنی بدون پرداخت و شناسنامه و بی‌هویت و کاریکانوری. از هم‌خانه‌ای افروز گرفته تا کیل و مسئول تیم فوتسال بانوان همه در حد تیپ باقی مانده‌اند. نکته مهم دیگر این که مگر می‌شود همسر کسی در دفتر استاد رسمی درباره موضوعی رضایت بدهد و ثبت شود، اما با گم یا پارشدن آن بر که کل قضیه ناپود شود؟

عرق سرد فیلمی در سطح است و نتوانسته جریان‌ی ایجاد کند و پایان‌بندی ضعیف فیلم هم ضربه پدی به آن زده است که حتی در نوع خود شوخی است.

در باره فیلم سینمایی عرق سرد

جعفر گودرزی | عرق سرد به کارگردانی سهیل بهرقی تلاش کرده فیلمی با زبان باشکوه اما آشکارا رویکرد ضد زن دارد و راه به جایی نمی‌برد. فیلمنامه کم‌رقم و ناتوان آن به‌زور قصاص را تعریف می‌کند و قسم یک خطی که فراتر از آن پیش نمی‌رود. افروز با بازی باران کوثری به‌عنوان کاراکتر اصلی و کاپیتان تیم فوتسال واقعا هیچ کس را ندارد؟ خانواده‌اش چه کسانی هستند و کجا زندگی می‌کند؟ این شرایط چرا کنار او نیستند؟ در طول فیلم مرتب گفته می‌شود که او بهترین بازیکن و برک پرند تیم است، اما به‌جز نشان دادن زدن یکی، دو گل در بازی، شمایلی قهرمانی و بازیکنی تراز اول را در او نمی‌بینیم؛

شب چهارم

عجب گل نزنیه این بازیکن!



پیشنهاد بدهند در مسابقه مردان آهنین شرکت کنیم! به همین دلیل بازی سلران کوثری در این نقش گاهی تبدیل به مضحکه می‌شود. برخلاف بازی امیر جدیدی در نقش مجری صداوسیما که انتخاب بسیار درستی بوده و امیر جدیدی هم به خوبی از پس آن برآمده است. ضمن این که کاراکتر فوتبالیست در این فیلم طوری عمل می‌کند که انگار از ما تماشاچی‌ها هم متفر است! درست است که شوهرش اجازه نداده به فینال برسد، ولی خوب به‌هر حال اینها اسامال با هم زندگی کرده‌اند

یاسر نوروزی | این روزها با شوخ‌طبعی درباره جشنواره نوشتن و فیلم‌هایی که امسال انتخاب شدند و در پردیس ملت به نمایش درآمدن، با این حال، با بعضی فیلم‌ها نمی‌شود شوخی کرد که «مغزهای کوچک زنگ‌زده» به کارگردانی هومن سیدی یکی از آنهاست. راستش اصلا از آن آثاری است که دکتر برای طبع نازک بنده و خیلی‌ها قاطعا قدغن می‌کند، اما چه می‌شود کرد؟ به نظر بهترین اثر جشنواره که تا به حال دیده‌ام همین فیلم باشد. همه چیز در خدمت یک فیلمنامه کینفص است و کمتر پلائی پیدا می‌کند که بی‌جهت وارد فیلم شده باشد. ماجرا در محله خاک‌سفید تهران می‌گذرد، پیش از پاک‌سازی و چه غوغایی برپاست! خرید و فروش مواد مخدر، زندگی نکبت‌بار مردم محله، کودگ‌آزاری، بچه‌های بی‌سرپرست، خشونت محض و عریان و هر آن چیزی که باعث می‌شود احتمالا بعداً بنویسند این فیلم به‌افراز در ۱۸ سال توصیه نمی‌شود. بنده البته به لحاظ شخصی تمایلی به تماشای چنین آثاری ندارم چون احتمالات آدم را کاملا به هم می‌ریزد، اما وقتی فضاسازی، بازیگری، پرداخت کاراکترها و مهمتر از همه قصه با کمترین اشکالات جلو می‌رود، ناخودآگاه تا رغبت می‌شود به این که در سالن بنماید و تا پایان، تمام مصایب این محله را تحمل کنید. بنابراین به نظر می‌رسد غیر از نریشن‌های ابتدایی و انتهای فیلم که با تعریف‌های اجتماعی-سیاسی شاری جلو می‌رود، همه چیز سر جای خود قرار دارد. آن قدر که شاید بهترین فیلم جشنواره امسال باشد که تا به حال دیده‌ام. برای همین هیچ جای فیلم راه به شوخی نمی‌کند؛ دقیقا برخلاف فیلم بعدی یعنی «عرق سرد». «عرق سرد» به کارگردانی سهیل بهرقی، ماجرای فوتبالیست زنی را پیش می‌کشد که شوهرش اجازه خروج از کشور به او نمی‌دهد و به همین دلیل، بازی فینال را از دست می‌دهد. منتها خانم کوثری وقتی بین آن همه فوتبالیست ورزشی می‌دوید، تنها چیزی که باورمان نمی‌شد این است که با یک کاراکتر فوتبالیست طرف باشیم. به هر حال می‌دانم شاه‌ممثل هر بازیگر دیگری دوست دارد تجربی مختلف در این زمینه داشته باشد. اما به هر حال هر بازیگری را به هر قدر وقامتی ندوخته‌اند. مثل این است که محمدنوری برود نقش ندوده شود. استقامت رابازی کند یا این که بنده

نگاه

عشق در سال‌های جنگ!

بمب پیمان معادی در یک نگاه

دهه شاعرها و تنبیه‌های بی‌رحمانه مدارس؛ دهه مرگ خواهی برای خود و باقی دنیا؛ دهه کمبود، حسرت، حیرت، ممنوعیت، بی‌فردایی، دهه‌ای که یک نوجوان را یک لباس استین کوتاه می‌تواند به بازداشتگاه بکشاند... که وقتی به مدیوم تصویر و رمان درآید، جذاب می‌شوند. نیز دیده می‌شود، در حقیقت این فیلم نیز در عین این که فضای غالب و بی‌رحم روزگار را به تصویر گرفته، اما باز به ناچار سر فرو می‌آورد مقابل فضای نوستالژیک آن روزگار.

فیلم تصویری خشن از جامعه‌ای می‌دهد. جامعه‌ای که شاید لحظه‌ای بعد دود شده و به هوارفته باشد. شهری که در مدرسه‌اش برای مردم دیگر نقاط دنیا مرگ می‌خواهند و ظاهر این مرگ خواهی را اسپه‌بندی نیز کرده‌اند که چندصدی از فضای حیاط مدرسه و شاید آذنان کودکان باید برای آمریکایی‌ها آرزوی مرگ کند و چندصدی به شوروی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و البته عراقی‌ها که دشمنان رودرویی ما در آن دهه بودند و همان‌ها بودند که بمب‌ها و موشک‌ها را بر سرمان می‌ریختند. شهری که مردمانش در هر شبانه‌روز بارها و بارها ناچار به زیر زمین‌ها پناهنده می‌شوند تا مبادا خانه‌بر سرشان به‌دمی با هم مشکل دارند، اما بمب آنها را دوباره به هم نزدیک می‌کند. در حقیقت می‌توان این فیلم را در این جملات خلاصه کرد که در دومین فیلم پیمان معادی بمباران شهرها چاشنی عشق به تصویر کشیده شده است.

«بمب» و فیلم‌هایی چون بمب در عین روایت داستان شان - که می‌خواهد هر چه باشد - یک تناقض عمده را همراهی و حمل می‌کنند و آن تناقض بین دشواری‌های یک روزگار ملتهب با طعم شیرین آن دشواری‌هاست. بگذراید فیلم اول باشد، حال اگر فیلمسازی باز یگر و چهره بی‌آغراق یکی از سخت‌ترین مراحل فیلمسازی در سینمای ایران و در طیف روشنفکر فحش به حساب آید، اما در مصادره مهراحمدی با هوشمندی آن را تبدیل به نقاط قوت خود کرده و فیلمی در جریان



ماهور ادر دل‌هور



صندلی به خودی خود درام اهمیتی ندارد؛ صندلی یک وسیله است، یک بهانه برای شکل‌گیری تعارض دراماتیک. (رجوع شود به عنصر مک‌گافین در سینمای هیچ‌کاک). یکی دیگر از ویژگی‌های فیلم ماهور بهادان به طبیعت است. فیلم‌های بومی همواره از طبیعت به عنوان عنصری پویا، تعیین‌کننده، زنده، لطیف و در عین حال قدرتمند استفاده می‌کرده‌اند. هور در ماهورا مهم‌ترین تجلی حضور طبیعت است. فیلمساز سعی کرده هور را وجودی مستقل، صاحب قوه درک و اراده معرفی کند. چنین نگرشی سبب‌های دیرین دارد و به نگره انسان‌کهن به مادر طبیعت یا خدای طبیعت بازمی‌گردد.

از دیگر وجوه فیلم ماهورا مستندنگاری است. پرداختن به یکی از وقایع فراموش شده یا به چشم‌نیامده روزهای آغازین جنگ تحمیلی شمایی دردمنده به فیلم بخشیده

محمدرضا بجرانی | فیلم «ماهورا» به کارگردانی حمید زرگرزاد یک فیلم بومی است. طی سالیان اخیر فیلم‌های بومی جایی در چرخه ارکان سینمای ایران نداشته‌اند. این فیلم‌ها برای دیده‌شدن و همچنین بازگشت سرمایه یا راهی جشنواره‌های اروپایی شده‌اند یا راهی شبکه‌های استانی! در واقع فیلم‌های بومی همواره قربانی چرخه معیوب ارکان «فیلم‌های ونک به بالا» بوده‌اند.

زرگرزاد اما در ساخت ماهورا تلاش کرده که در عین حفظ اصالت بومیت، مخاطب خود را از دست ندهد. حصول چنین نتیجه‌ای ماحصل تلاش جمع‌کنی از عوامل این فیلم است؛ چرا که اساسا این شکل از فیلمسازی همچون راه رفتن روی لبه تیغ است که افتادن از یک طرف، غلتیدن به حصار مخاطبی خاص را به دنبال دارد و منحرف‌شدن به یک طرف، فاصله گرفتن از ارزش‌ها و اصالت‌ها و بکریت بومیت را همراه می‌آورد. زرگرزاد اما با ذکاوت و فراست تنگنای موجود در ریافته و با در نظر داشتن پارامترهای مختلف فیلمی ساخته که در عین حفظ ارزش‌های بومی از پتانسیل لازم برای جذب مخاطب عام برخوردار است.

داستان فیلم ماهورا در مهر ماه هزار و سیصد و پنجاه و نه یعنی آغاز تجاوز همسایه یعنی به کشور ما می‌گذرد و از این نظر ماهورا یک فیلم دفاع مقدسی است. شکل و شمایل قصه فیلم، از یک منظر کلسی، از فیلم‌های جنگی دهه شصت و سال‌های ابتدایی دهه هفتاد سینمای ایران تبعیت می‌کند؛ شکلی از فیلمسازی که به دلایل اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تکنولوژیک طی دهه‌های هشتاد و نود به حاشیه رانده شد. در آن فیلم‌ها قهرمان و یارانش گمشده‌ای داشتند؛ یک شی گمشده که از ارزش فوق‌العاده‌ای در امور جنگی برخوردار بود. میکروفیلم، فلاپی دیسک و در این اواخر گلووندوق از این دسته‌اند و درام حول کشمکش می‌بین نیروهای معارض برای یافتن و تصاحب آن شی درمی‌گردد و وجود می‌آید. طبق همان الگو قهرمان ماهورا و یارانش به دنبال یافتن یک صندلی هستند.